

# روان شناسی و تربیت

## نگارش آقای شجره

افلاطون میگفت فن تربیت عالی ترین و شریفترین فنون است برای اینکه سر و کار با روح و بدن انسان دارد و میخواهد بدن و روح را بمنتهی درجه جمال و کمال خود برساند این بیان با آنکه مبهم و کلی است معذک اهمیت موضوع را کوشش میکند و نشان میدهد موضوع تربیت برای انسان همیشه از مسائل بسیار مهم و حیوتی باید تلقی شود. برای اینکه از تاثیر و نفوذ تربیت آنگاه شوم باید نقاطی را در نظر بگیریم که نور تربیت در آنجا نتافته و ملاحظه کنیم چگونه در تاریکی اوهام و زبونی ها و بیچارگی ها و ناوانی ها بسر میرند و اغلب نمیدانند در چه حالتند، چند سال پیش که هنوز عدلاً زیادی از مردم این کشور بنام ایلخانه بدوش بودند و جای معین نداشتند و در نتیجه از تمام فوائد دانش و معرفت برکنار بودند فرصت یافتیم زندگی بعضی ازین عشایر را ببینیم و از نزدیک روحیه و افکار و وضع زندگانی آنها را مشاهده کنیم قطع نظر از اینکه زن ها در آن موقع برای اینکه حجاب نداشتند با کمال رشادت تمام کار ها را اداره میکردند ولی چون تربیت وجود نداشت مرد و زن در آن هوای آزاد و فضای وسیم و آبهای گوارا و پاک در منتهی درجه کثافت بسر می بردند.

فراموش نمیکنم هنگام تابستان بمردی که کنار سیاه چادر دراز کشیده بود و بیج می کشید و چند ورقه کثافت روی دستها و صورت او بود و اتفاقاً در چند قدمی او چشمه جاری بود که آبش در رودخانه میرفت و بان صفا و زلالی در تمام عمر آبی ندیده بودم گفتم چرا نمیروی دست و روی خود را شستشو دهی و ازین کثافت خود را رهائی بخشی، شانه خود را بالا انداخت و گفت که حوصله این کار هارا دارد؟

زنها کوسفند ها را می دوشیدند، ماست درست میکردند بعد از آن کره می گرفتند و زن ها یشم ها را میرشفتند و پارچه های یشمی میبافتند، نان می پختند و بطور خلاصه تمام کارهای ضروری و بسیار مهم بدست زنها اداره میشد ولی بطور خلاصه آن زندگانی خانه بدوشی ایجاب میکرد که این مردم نتوانند از فوائد تربیت متمتع شوند بواسطه نبودن نظم و تربیت تنها کاری که مرد های ایل می کردند راهزنی بود مقصود آن بود که معلوم شود اگر تربیت و انتظامی که نتیجه آنست وجود نداشته باشد انسانیت تا چه درجه دچار سقوط و انحطاط خواهد شد و از آن طرف همین انسان وقتی از نعمت تربیت برخوردار گردید میتواند منشاء اختراعات و اکتشافات بزرگ شود و مجرای سیر اجتماع را تغییر بدهد وقتی تربیت تا ایندرجه مهم و مؤثر در حیوة است بایستی از وجهه علمی آنرا مورد نظر و دقت قرار داد.

بیان افلاطون چون مهم است باید آنرا از ابهام بیرون آورد در قسمت بدن باید از علماء ورزش و حفظ الصحه بهداشت استمداد بجوئیم و بوسیله تعلیمات بدن را از امراض کونا کون مصون داریم و نگذاریم در اثر عدم توجه باین صحتی و عدم اعتماد بوزنهای سودمند افسرده و نژاد شود و اماراجم بان جنبه معنوی و غیر مرئی انسان که منشاء پیدایش خصلت ها میباشد در روح را عبارت از آن میدانند موضوع بسیار قابل توجه میباشد چون بدرجه که بتوانیم در آن قسمت نفوذ پیدا کنیم و باندازه که قادر شویم آن خصلت ها را برواق مصالح اجتماعی نشر و نما بدهیم، بیشتر از تربیت توانسته ایم استفاده

نمائیم . هدف عالی و مقصود اصلی تربیت اینست که انسان یعنی مجموعه بدن و روح بطور کامل بتواند کار کند و وظایفی را که دارد انجام بدهد . اگر تربیت نباشد انتظام در کار نیست ، و برای اینکه بتواند انتظامی در اعمال فکری و روحی ایجاد کرده باید این دستگاه بزرگ و بیج در بیج را که انسانش مینامیم درست بشناسیم ؛ چون اگر بدرک معرفت در این وادی قدم برداریم و کوچکترین تغییری در آن بدهیم نتیجه مطایب نخواهد بود .

اینجاست که روان شناسی لازم میشود و مثل يك علمی که بمنزله پایه و بنیان برای تربیت است وجودش ضروری تلقی میگردد . **اگر گفتیم روان شناسی بمنزله بنیان تربیت است کاملاً درست و مطابق واقع است** چون شما اگر ندانید انسان چگونه فکر میکند و احساساتش چیست و چگونه است چطور میتوانید توجه او را بمسائلی که در تربیت درجه اول اهمیت را دارد جلب کنید .

فرض کنیم آموزگار بااستاد متوجه طرز تفکر شاگردان و دانشجویان خود نباشد و از درجه معرفت آنها نیز بی اطلاع باشد آیا خواهد توانست رغبت و میل آنها را تحریک کند آیا میتواند توجه آنها را بمسائل ضروری جلب نماید ، و اگر آموزگاری از این کار عاجز و ناتوان ماند آیا ممکن است بتواند تغییری در روح شاگرد ایجاد کند و مثلا يك شاگرد سست و تبیل را بکار وادار نماید و با يك محصولی را که در کار خودش منظم نیست سر وقت حاضر نمیشود وظائف خود را انجام نمیدهد او را بکار وادار کند و نگذارد خوی بی انتظامی در وی رسوخ و نفوذ حاصل نماید .

برای فهم این مسائل که در تربیت حائز مقامی ارجمند است باید دفتر فکر و روح آدمی گسترده شود تا تمام خطوط آنرا بتوان خواند و این کار شکر فوسیله روان شناسی میسر می شود . روان شناسی امروز پایه و بنیان تمام علوم اجتماعی شده و هر قدر نفوذ این علم زیاد تر می شود از دشواریها کاسته شده و راه برای سیر تکامل بیشتر باز می شود .

### روان شناسی دیروز

سابقاً بواسطه نفوذ و رسوخ کامل عقیده راجع به خلود نفس و جاودان بودن روح انسانی مقصود از روان شناسی بحث در روح بطور استقلال و د فکر را از لحاظ اینکه مدرک کلیات است مورد بحث قرار میدادند و روح را از لحاظ اینکه از عالم بالا آمده و در نفس تن منزل گزیده و کمال او یرواز ازین نفس است مورد مذاقه قرار میدادند و میگفتند برای آزادی روح از قید بدن باید کوشید و مرغ جان را از قید بدن باید رهائی بخشید ، چون این عقیده بیشتر جنبه تبلیغی داشت تا بیان حقیقت و جستجوی راه برای وصل بحقیقت ، رساله ارسطو در نفس مکمل فلسفه اوست و در آنجا از سحت عقائد خود دفاع کرده است و سایرین نیز همین عقیده را که مطلوب او بوده پیروی کرده و از آن دفاع میکردند .

فیلسوف شرق ابن سینا در قصیده معروف خود که مطلعش اینست :

وقاء ذات تنز و تمنع

هبطت اليك عن المحل الارتفاع

که ناغۀ شعر فارسی آنرا اینگونه بیان کرده است :

نرا ز عالم بالا همیزند صغیر  
ندامت که در این خاکدان چه افتاده است  
نظریات خود را در این باب آشکار کرده است.

بیانات دانشمندان سلف برای ما گنجینه معرفت است و باید از آن استفاده کنیم ولی در این مرحله فهم حقیقت در درجه اول بی‌مطمئن نظر ما باشد، این قول معروف ارسطو را که راجع با فلاطون و حقیقت میگوید :

« افلاطون را دوست ولی حقیقت را بیشتر از او میخواهم »

باید مورد عمل قرار بدهید چون تا حقیقت آنگونه که هست کشف نشود کاری از پیش نمیتوان برد. مبنی بر همین نظر بود که دانشمندان اخیر بگونه دیگری برای تأمین این منظور وارد بحث شدند و در نتیجه روان شناسی امروز بوجود آمد.

### روان شناسی امروز

از روزی که انسان را نه از دریچه چشم فدا بلکه بطوریکه مشهود میشود مورد بحث قرار دادند، سنگ اول بنای این علم شریف که امروز در تمام شئون اجتماعی مداخلت پیدا کرده است گذاشته شده است.

### روان شناسی و تربیت

#### « اصول قدیم » مبانی جدید

چون بجای اینکه در رد و اثبات نظریات بحث کنند و در نتیجه فن بیان و خطابه را ترفی دهند توجه باصل موضوع کردند و باین فکر افتادند که اول به بینیم این انسان چیست، این ماشین عظیم چگونه کار میکند و بجه ترتیب ابراز فعالیت مینماید.

در نتیجه روش بحث تغییر کرد و بجای آنکه قسمتی از قوای انسانی مثل سابق مورد غفلت و عدم توجه قرار داده شود تمام قوای انسانی توجه کردند و این مسئله سبب شد اصول تربیت قدیم که مبنی بر عدم معرفت انسان بوده تغییر یابد. سابقاً می گفتند بواسطه تعلیم علوم ریاضی و مبادی علوم طبیعی و فلسفه باید نیروی تفکر تقویت یابد و محصل یادانشجو آن قدرت را پیدا کند که بتواند عقیده مشکلات را بسر پنجه فکرو رزیده خود بکشاید و معتقد بودند چنانکه این اعتقاد هنوز هم در بعضی نقاط هست که اگر کسی در ریاضیات تمرین کرد و بحل مسائل ریاضی قادر آمد برای حل مسائل زندگی هم نیرو و اقتداری بسزا خواهد داشت. بر روی این عقیده قسمت مهم اوقات محصل صرف ریاضی میشد و اگر همان محصلی که هنر ولیاقتی در حل مسائل ریاضی ابراز داشته بود در زندگی عملی شکست میخورد اولاً بان توجهی نمیکردند و احياناً هر گاه ذکری از او بمیان می آمد شتیبه را ناشنیده می انگاشتند در صورتیکه اصلاً این فرض درست مطابق واقع نبود چون نوع مسائل وقتی مختلف گردید نمیتوان یک طریق حل را که مخصوص بیک رشته است در آن بکار برد و موفق گردید. درست است کسی که در ریاضیات قوی شد و ذهن او با ارقام خو گرفت و فکرش با قواعد و قوانین ریاضی انس پیدا کرد بخوبی از عهد تدریس و حل مسئله برمیاید ولی اگر ریاست يك اداره را مثلاً بعهده او گذاشتند آیا میتواند ابتکار را بخوبی انجام دهد !! این شخص فکرش با قوانین و قواعد آشناست ولی از طرف دیگر مسائلی را

که باید بان توجه کرد نمیداند در اداره باید چندین رشته مسائل که یکی از آنها شناختن اشخاص و میزان ایقت و صحت عمل آنهاست مورد نظر قرار داده شده. علاوه باید معرفت بقوانین و اصول موضوعه داشت واز همه اینها گذشته باید کارهای مردم طبق قوانین انجام داده شود و معوق نماند ولی آن دماغی که در ریاضیات ورزیده است نمیتواند باین مسائل اساسی که بنیان کار يك اداره را تشکیل میدهد آقدر که لازم است توجه داشته باشد چون این معرفت در نتیجه ممارست پیدا میشود و بر فرض کسی بتواند موادلات جبری را خوب حل کند لازم نیست بتواند اشخاص را بکار خودشان بکارمرد وقت کند وظایف خود را خوب انجام بدهند وقتی قسمت این مسئله در طی عمل و تجربه مسلم گردید آموزگاران و مدیران آموزشگاهها دانستند که باید برنامه خود را تغییر بدهند و آنرا موافق احتیاجات زمان تدوین نمایند و این قاعده روان شناسی مورد عمل قرار گرفت که برای هر کار باید در همان رشته ممارست کرد و آنها کار کردن در يك رشته آدمی را برای کار های نظیر آن استعداد می بخشند، باین معنی که اگر کسی در ریاضیات قوی شد این شخص عواست بعدها محاسب شود بانوجه بقوانین محاسباتی وارد شدن در عمل زودتر از شخصی که دارای تحصیلات ریاضی نبود، میتواند باین فن آشنا شده و پیشرفت حاصل نماید ولی اگر کسی تحصیلات میکانيك کرده و خوب هم پیشرفت پیدا نموده بخواند نویسنده و ادیب شده و یا بالعکس اینکار میسر نخواهد شد چون این دور رشته بکلی باهم متفاوتست و بهیچوجه صلاحیت و استعداد از یکی را نمیتوان در دیگری مصرف نمود و از آن نتیجه گرفت، از توجه باین اصل موضوع تخصصی که امروز در دنیای متمدن حائز مقامی ارجحند است نتیجه گردید و دانستند که برای داشتن رجال کافی در فنون و علوم از ابتداء تربیت کرده و اصول لازمه و تجربیات را بانها آموخت و چون این مطالب محقق است نکته دیگری که باز سابقا مورد غفلت بود نظر مربیان و اهل فن را جلب کرد، سابقا اگر شاگردی یکی دو سال در امتحانات رد میشد بحکم اینکه او استعداد ندارد آن بیچاره را طرد میکردند و یا اگر خیلی دقت هم میخواستند بخرج بدهند میگفتند پایه تحصیلات مقدماتی او خراب است در هر صورت برای شاگردی که رد شده بود نتیجه یکی بود که او را در صف اشخاص نالایق و بی استعداد بشمار آوردند و روحیه او را بکلی خراب کنند این تربیت روش ناهنجار بطوری رایج بود که همه این اصل را درست می دانستند و کسی فکرنه میکرد که ممکن است این بیجه باین مواد دروسی که باو گفته اند می خواند میل و رغبت نداشته باشد، چرا باین مسئله توجه نمیکردند چون اصلا بمیل و رغبت شاگرد هیچوقت نباید توجه بهود و دلیلی که برای اینکار میاوردند این بود که بچه طبعاً بازیگوش است و نمیخواهد دنبال درس برود و میل او همیشه بطرف بازی و کارهای بهوده است اگر خواستیم در تربیت از این میل بچگانه او بیروی کنیم کلاه ما پس معر که خواهد افتاد این حرف بطوری باآب و تاب بیان میشد که جای تردید برای احدی باقی نمیکذاشت که صد درصد دست و مطابق واقع است و نتیجه که از آن می گرفتند این بود که معلم دست کم باید لباس غضب پوشیده، شاگرد را بترساند در ادبیات هم این اصل مسلم انعکاس یافته و سندی میگوید.

استاد و معلم چو بود کم آزاد خرسک بازند کودکان در بازار

که در آن حکایت معروف گلستان میباشد و شاید هم اکنون که این سطور را می نویسم

عده زیادی باشند آنها که باین اصل متکی و آنرا تنها اصل عملی برای نفوذ تربیت میدانستند برای جلوگیری از هرگونه سوء تفاهم باید بگوییم فرق است میان تنبیه و مجازات. برای دانشجویی که بکار خود علاقه دارد ولی گاهی سستی میکند تنبیه لازم است، اصولا باید گفت برای کسی که کاملا بکار و تحصیل خود علاقه دارد بازگویی تحریک و تشویق لازم می شود چون اسب هر قدر هم تند رو باشد نمیتوان او را از مهمیز بی نیاز دانست ولی نکته اینجاست که نباید در تربیت اصل مجازات آنها باشد یعنی زیاد بکار برد، چون محصلین و دانشجویان به مدرسه می آیند برای اینکه تربیت شوند یعنی معائبی که دارند برطرف شود و اصول صحیح با آنها آموخته شود باین فکر سابقا توجه نداشتند چرا برای اینکه در تشخیص اصل قضیه دچار اشتباه شده بودند و نمی دانستند اعتقاد آنها واجعبیل و رغبت درست نیست و از ریشه بخطا رفته اند.

### روان شناسی و تربیت

#### اهمیت میل و رغبت در تربیت

قدما می گفتند چون بچه طبعاً بتحصیل مایل نیست باید او را مجبور کرد و گرنه دانش و معرفت در روح او نفوذ نخواهد کرد، نویسندة قابوسنامه میگوید که علم و ادب بچه را بچوب آموزند، باید دید این حرف تا چه درجه درست است. از بچه بسیار کوچک شروع کنیم، بچه با هر چیز تازه مواجه می شود، می پرسد این چیست؟ و همینکه قدری بزرگتر شد دیدن اشیاء دوزنگانی مورد استفاده است، خوراکی ها و پوشیدنی ها را دید و استعمال کرد علاوه بر آنکه می پرسد می خواهد هر چیزی را که می بیند بشناسد، می خواهد بداند فائده آن چیست بطوری این میل و رغبت برای فهم اشیاء خاصه آنها که مورد ضرورت و احتیاج او باشد در طفل زیاد است که اگر پدر و مادر بکلی بی خبر و بی اطلاع نباشند و متوجه بشوالات بچه شوند و اینطور خیال نکنند که هر چه بچه بگوید کودگانه و بی مغز است و باین اصل توجه داشته باشند که بچه در عالم بچگی خودش هیچ چیز بی معنی نمیگوید بخوبی باین نکته واقف خواهند یافت که در بچه میل طبیعی برای فهم اشیاء و استفاده از آن موجود میباشد.

این مطالب امروز بقدری روشن و آشکار است که دسته از روان شناسان کنجکاری را برای انسان از غرائز اصلی می شمارند.

میگویند کنجکاری هم مثل حفظ نفس و خودخواهی میباشد که انسان اصلاً دارا هست حال خواه کنجکاری غریزه اصلی و یا متفرع بر غریزه حفظ نفس باشد چیزی که قابل تردید نیست آثار مترتب بر آنست و در هر صورت بچه بحکم این میل و رغبت می خواهد معرفتی بچیزهایی که او را احاطه کرده و مورد احتیاج اوست پیدا کند و فوائد آنها را بشناسد بنابراین وظیفه تربیت آنست که راه را برای وصول باین مقصود باز کند و بچه را برای منظوری که دارد و برای او این منظور ضرورت هم دارد کمک و مساعدت نماید، چقدر بجا و درست است آنکه گفته اند «تربیت نمیتواند چیزی را ایجاد کند بلکه میتواند آنچه را هست نمو بدهد».

باین معنی که اگر ریشه خصلت و یا رفتی در انسان نبات تربیت نخواهد توانست آن را ایجاد نماید ولی هر گاه این میل وجود داشت ممکن است آنرا توسعه داد و تکمیل کرد. از این نظر بخوبی نیاز قطعی و مبرم تربیت بروان شناسی هواید میشود چون روان

شناسی باید راهنمای تربیت باشد و با و بگوید در چه راهی قدم باید زد و گرنه نتیجه از آن عاید نخواهد شد. مقصود آنستکه بچه بخلاف آنچه قدما تصور میکردند طهرا مایل بفهم و درک چیز است منتهی طریقه آنرا باید فهمید اینکه دیده‌اند بچه‌ها از تعلیمات خشک فرار میکنند و باید بجبر آنها را وادار به تحصیل کرد و از آن اینگونه نتیجه میگرفتند که اگر بای اجبار در کار نیاید بچه چیزی نمیشود بیشتر برای آن بود که راه تعلیم و شیوه آنرا آنگونه که باید میدانستند و گرنه وقتی طریق صحیح بکار برده شود یعنی برای فهم بچه زبان گفته شود بطور قطع معلوم خواهد شد که مایل بفهم چیزهاست. عیب دیگری که طریقه اجبار سابقه داشت و این عیب در تربیت سابق از بزرگترین مایب بشمار می‌آمد این بود که وقتی بچه را مجبور میکردند چیزهایی یاد بگیرد، موضوع فهم مقصود و دانستن از میان میرفت و پای حفظ کردن و بخاطر سیردن بمیان می‌آمد باین معنی که چون بچه میدید اجبار در کار است و یاد گرفتن کلمات و عباراتی را آزاد میخواند و اگر یاد نگرفته است او را سرزنش مینمایند و اغلب اوقات چوب‌کاری هم در بین هست و باید فلکه بشود.

حیاه و تدبیری بخاطرش میرسید و آن تدبیر این بود که تمام عبارات و جمل را حفظ کند و بواسطه زیادی تکرار تمام اینها را نقش خاطر خود نماید و همین کار را میکرد و اتفاقا این روش سابقا مورد تحسین و تمجید همه واقع میشد باین معنی که پدر و مادر هر آموزگار بدون اینکه متوجه شوند آیا بچه معنی این کلمات را میفهمد؟ و آیا زدن این حرفها در زندگانی او تاثیر بی دارد و یا نه اغلب وقتی میدیدند فلان قطعه شعر را بچه میخواند ذوق میکردند و میگفتند به بینید بچه‌ها مثل بابل چه چه میزند و چگونه اشعار مشکل را از بر میخواند و گاهی این اشعار ترانه‌های عاشقانه بود و بدیهی است که به بچه‌ها راز و نیاز عاشق و معشوق یا زندگانی کودکانه تناسبی نداشت ولی باز هم خرسند بودند که بچه آنها چیزی یاد گرفته و آموزگار هم دل خود را باینکه بچه هر چرا گفته است میخواند خوش کرده بود و به عیب کار توجه نمیکرد.

در نتیجه این طرز تعلیم منظور اصلی تربیت که عبارت از دانستن و فهمیدن جای خود را با حفظ کردن میداد و چون روحیه بچه اینگونه تشکیل میشد وقتی هم بچه بزرگ میشد عادت کرده بود باینکه چیزی نفهمد و فقط مثل طوطی بعضی حرفها بزند و کلماتی بر زبان براند بدون اینکه متوجه معانی آنها بشود و لازم بتوضیح نیست و چگونه مخاطرات این طرز و سبک تعلیم در درداشت و ناچه اندازه در پیشرفت کارهای اجتماعی تولید زحمت میکرد، اما همینکه عامل میل و رغبت محصل مثل يك مسئله اساسی مورد نظر قرار گرفت و مر بیان دانستند باید آنرا از عوامل اصلی بشمارند عیب اول و عیب دوم هر دو از بین میرود و دیگر مجبور نیستیم برای هر کلمه که بخواهیم به بچه بیاموزیم خشونت و مجازات بدنی را در کار بیآوریم و به علاوه آنچه هم مجبور نمیشود برای فرار از مجازات بجای آنکه مطالب را نفهمد آنها را حفظ نماید.

حسن اساس دیگری که این طریقه دارد اینست که مر بیان متوجه میشوند باینکه مطالبی بگویند که بچه نفهمد یعنی اندازه فهم اطلاع او را در نظر بگیرند و متوجه خواهد شد که زبان کودکان یعنی زبانی که میتواند بفهمد با او سخن بگویند و این مسئله اساسی است که توجه و اهتمام بچه بطوری کامل جلب خود کرده تعلیم را از آن حالت بی روح سابق بیرون خواهد آورد چون وقتی پای فهم بمیان آمد شوق هم همراه آنست و شما مطالبی که می فهمید لذت میبرید، بچه هم همینطور است و ممکن نیست از فهم مسئله فرار کند چون این خلاف روحیه و ساختمان فکری و روحی او میباشد، و اگر بنا بود انسان یا بچه انسان از چیز فهمی در حقیقت فرار کند به بچه‌ها انسانیت او بجلو نمی رفت و هیچ توجه هم نمی توانست او را بفهم وادار کند.